



# چون گل صد برگ ما را بویکی است

دکتر حسین رزمجو (استاد دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد)

آب جیحون از نشاط روی دوست  
خنگ ما را تا میان آید همی  
ای بخارا شاد باش و دیرزی  
میرزی تو شادمان آید همی  
میر ماه است و بخارا آسمان  
ماه سوی آسمان آید همی  
میر سرو است و بخارا بوستان  
سرو سوی بوستان آید همی<sup>۱</sup>  
همچنین دلم می خواسته است تاروژی در این دیار آشنا،  
وصف بخارا را که ابوسعید ابوالخیر میهنه ای آن پیر روشن  
ضمیر در کتاب - اسرارالتوحید - ارائه کرده است، چو بوی  
خوش آشنایی از زبان نسیم سبکیال، این گونه بشنوم:  
هر باد که از سوی بخارا به من آید  
زو بوی گل و مشک و نسیم سمن آید  
بر هر زن و هر مرد کجا بروزد آن باد  
گویا مگر آن باد همی از ختن آید  
نی نی ز ختن باد چنان خوش نوزد هیچ

کان باد همی از بر معشوق من آید<sup>۲</sup>  
و از دیگر آرمانهای دیرینه ام نیز این بوده است که بتوانم  
آرامگاه پدر شعر فارسی - استاد شاعران - رودکی - را زیارت  
کنم. شاعری که تربت او را چنین اثر و طبیعتی است که به گفته  
شیخ شیراز: «هزار سال پس از مرگ وی گرش بویی»<sup>۳</sup> هنوز

متن سخنرانی نویسنده است که آن را عصر پنجشنبه ۱۳۷۱/۶/۱۸ مطابق با ۹ سپتامبر ۱۹۹۲ در تالار وحدت شهر دوشنبه مرکز تاجیکستان در انجمن بین المللی تاجیکستان ایراد کرده است.

نه افغانیم و نه ترک و تاریم  
چمن زادیم و از یک شاخساریم  
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است

که ما پرورده یک نوبهاریم<sup>۴</sup>  
سالها آرزو داشتم روزی گذارم به زادگاه ابو عبدالله رودکی  
سمرقندی، آن شاعر تیره چشم روشندل بیفتد، تا در فضای  
سرزمین زیبای ماوراء النهر و در چشم اندازهای سرسبز و  
آبادان میان رودخانه های جیحون و سیحون، که در معبر  
پرفراز و نشیب تاریخ، شاهد رویدادهایی تلخ و شیرین از  
گردش روزگاران بوده است؛ پژواک نغمه های چنگ دلاویز  
او را از ورای دیوارهای قرون و اعصار بشنوم که این غزل را  
در پرده عشاق برای پادشاه زمان خود - نصر بن احمد سامانی -  
سروده و خوانده است و بدین وسیله انگیزه عزیمت او را از  
بادغیس هرات به بخارا<sup>۵</sup> فراهم نموده:

بوی جوی مولیان آید همی باد  
یار مهربان آید همی  
ریگ آموی و درشتی راه او  
زیر پایم پرنیان آید همی



باکسان بودند چه سود کند

که به گور اندرون شدن تنهاست<sup>۱</sup>

\*\*\*

اندیشه سفر به ماوراء النهر - سرزمین شمالی خراسان بزرگ - از دوران نوجوانی و از ایامی که در دبیرستان تحصیل می کردم در ذهنم به صورتی خوش و شادی انگیز، جان گرفته است و از آن هنگام که در حکایت دام از دومین مقاله کتاب چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی می خواندیم که: «چنین آورده اند که نصر بن احمد که واسطه عقد آل سامان بود و اوج دولت آن خاندان؛ ایام ملک او بود... زمستان را به دارالملک بخارا مقام کردی و تابستان به سمرقند رفتی تا به شهری از شهرهای خراسان ... الخ».

خراسان بزرگ یا قدیم در نظرم عظمتی خاص داشته است. سرزمینی که: «تا اوایل قرون وسطی به طور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کوپرلوت تا کوههای هند واقع هستند، اطلاق می گردیده و به این ترتیب تمام بلاد ماوراءالنهر را در شمال شامل می شده است.»<sup>۲</sup> و نامورترین گویندگان پارسی زبان نظیر: رودکی سمرقندی، شهید بلخی، عمیق بخاری، سوزنی سمرقندی، اثیرالدین اخیسکی، ادیب صابر ترمذی، نظامی عروضی سمرقندی، قاضی حمیدالدین بلخی، کافی بخاری، ناصر خسرو قبادیانی، جلال الدین مولوی بلخی و... را در دامن پرورده است، و شاعران بزرگی چون سید حسن غزنوی (ف ۵۵۶ ه.ق) گوینده شهر قرن ششم در بزرگداشت و وصف آن حکامه ها سروده و احساسات احترام آمیز خود را نسبت به آن در چنین ابیاتی نغز بیان داشته اند:

هر نسیمی که به من بوی خراسان آرد

چون دم عیسی در کالبدم جان آرد

دل مجروح مرا مرهم راحت سازد

جان پر درد مرا مایه درمان آرد

گویی از مجرم دل آه اویس قرنی

به محمد(ص) نفس حضرت رحمان آرد

بوی پیراهن یوسف که کند روشن چشم

باد گویی که به پیر غم کنعان آرد

یا سوی آدم سرگشته رفته زبهرت

روح قدسی مدد روضه رضوان آرد

در نوا آیم چون بلبل مستی که صباش

خبر از ساغر میگون به گلستان آرد

اگر ناسیونالیسم جایگزین هویت انسانها شود، از خودیگانگی پدید می آید و خود سرچشمه خصومتها می شود.

رایحه عشق را به مشام جان می رساند و با این اشعار نغز تسلابخش، غم زندگی را از خاطره ها می زداید:

شادزی با سیاه چشمان، شاد

که جهان نیست جز فسانه و باد

زآمده شادمان نباید بود

وز گذشته مکرد باید یاد

نیک بخت آن کسی که داد و بخورد

شوربخت آن که او نخورد و نداد

باد و ابراست این جهان فسوس

باده پیش آر، هرچه بادا باد<sup>۳</sup>

بی گمان، گلگشت در شهرهایی چون سمرقند و بخارا و ترمذ و خجند و فرغانه و دیدار از آثار باستانی پر رمز و رازی که بر کرانه های آمودریا و سیردریا از امرای سامانی و سلجوقی و خوارزمشاهی و سلاطین مغول به جای مانده است و خود به منزله آینه عبرتی است برای بینندگان، این فرصت مغتنم را برایمان فراهم می کند که وصف الحال ساکنان خاک شده بر باد رفته آن سامان را از دهان این سخنگویان خاموش تاریخ به گوش جان دریابیم که با زبان بی زبانی خود - به ما رهگذران غافل - چنین هشدارهایی می دهند:

دندانۀ هر قصری پندی دهدت نونو

پند سر دندانۀ بشنو ز بُن دندان

گوید که تو از خاکی ما خاک توایم اکنون

گامی دوسه بر مایه اشکی دوسه هم پفشان<sup>۴</sup>

و مآلاً - به قول آن شاعر روشندل سمرقندی - این واقعیت

را فرا یادمان می آورند که:

به سرای سپنج مهمان را

دل نهادن همیشگی نه رواست

زیر خاک اندرونت باید خفت

گرچه اکنونت خواب بر دیاست

جان برافشانم صد ره چویکی پروانه  
که شیبی پیش رخ شمع به پایان آرد  
رقص درگیرم چون ذره که صبح صادق  
نزد او مژده خورشید دُرافشان آرد<sup>۱۱</sup>

\*\*\*

... و اینک که «از مدد بخت کارساز، کامی که خواستم  
زخدا»<sup>۱۲</sup> میسر شده و آرزوی دیرینه ام جامه عمل پوشیده و  
خویشتن را در خطه ادب پرور و مردخیز ماوراء النهر - شمال  
خراسان بزرگ - و در شهر دوشنبه مرکز جمهوری برادر و  
همکیشمان - تاجیکستان می بینم، و به یاری پروردگار  
مهربان و همت دوستان صاحب دل انجمن بین المللی تاجیک،  
بقیاً در همین چند روز توفیق زیارت آرامگاه رودکی  
سمرقندی و دیگر بزرگان ادب این دیار نصیبمان خواهد شد؛  
امیدوارم حضور در این کنگره که با شرکت فرزاندگانی هم نژاد  
و هم کیش و همزبان و همدردمان تشکیل شده است، بتوانیم  
با مبادله آراء و علائق مشترک خود، روابط فرهنگی، سیاسی  
و اجتماعی میان ملت‌های اسلامی را محکمتر کنیم و برای  
همکاریها و دوستیهای آینده طرحی نو را دراندازیم.

من لازم می دانم در این مجمع نکته هایی را در مورد  
وطن مألوفی که مورد احترام همه ماست و سعی همه ما در  
آینده باید بر تشکیل، گسترش و پاسداری از آن متمرکز گردد،  
نکته هایی را به عرضتان برسانم و خاطر نشان کنم که هر چند  
ظاهراً ما به ملت‌هایی گوناگون وابسته ایم و فی المثل من از  
ایران زمین آمده ام و شما مقیم کشور تاجیکستان هستید اما با  
توجه به لغت تاجیک که به «نسل ایرانی فارسی زبانی اطلاق  
می شود که در افغانستان و ترکستان اقامت دارد»<sup>۱۳</sup> و این نسل از  
قدیمیترین ازمته تاریخ در ماوراء النهر سکونت داشته است،  
چنانکه:

«در رمان رودکی، شهر بخارا چونان اکثر شهرهای  
ماوراء النهر محل اقامت نژاد ایرانی بوده است و شاید یکی از  
قدیمیترین مراکزی باشد که نژاد مادر آن [رحل] اقامت افکنده -  
مخصوصاً از زمانی که پایتخت سامانیان «مرکز ادبیات فارسی»  
شده است - و امرای آل سامان در رواج این زبان هیچ  
فرونگذاشته اند و هنوز پس از هزار سال زبان اکثریت شهرهای  
بخارا و سمرقند و زبان بازاریان آنها پارسی است و اکثر مردمشان  
از نژاد ایرانی اند که امروزه آنان را به اصطلاح محلی تاجیک  
می خوانند.»<sup>۱۴</sup>

پس ما در واقع هموطنیم و قلبهایمان به عشق مشترکاتی  
مقدس می تپد و همین همسانیهای دینی، زبانی و آرمانی

به نظر این بنده، با توجه به علایق مشترکی که میان  
ملت‌های مسلمان امروز - مخصوصاً علقه دینی و  
آیین اسلام - وجود دارد، همه این ملت‌ها باید در  
صفی واحد و مستحکم چونان بنیانی مرصوص،  
مبارزه ای مستمر را علیه غریزدگی و تهاجم  
فرهنگی منحط غرب و استعمار نو - دشمن دیرینه  
تمامی ملت‌های مستضعف - آغاز کنند.

است که زمینه چنین گردهمایی‌هایی را برایمان فراهم آورده و  
ما را به تقویت پیوندهای ریشه دار تاریخی مان - در آینده -  
امیدوارتر می کند.

من می خواهم در این گفتار به یکی از موضوعات مهمی  
که در قدیمیترین ازمته تاریخ، ذهن افراد انسانی را به خود  
مشغول داشته و آراء گوناگون - حتی ضد و نقیضی در مورد آن  
اظهار شده است - اشارت کنم و آن مفهوم واژه «وطن» از  
لحاظ جامعه شناسی و همچنین از دیدگاه عرفان اسلامی  
است و این که «وطن حقیقی» کجاست و وظیفه ما در قبال آن  
چیست؟ بعضی «وطن» یا «میهن» را که در لغت به معنی:

«زادگاه، جای اقامت، زادبوم، جای باش»<sup>۱۵</sup> است،  
محدوده ای از کره زمین با مردمی که زبان و نژاد و دین و  
تاریخشان یکی می باشد تصور می کنند و آن را به منزله مادر  
دوم انسان می دانند. چنان که گفته اند: «الوطن: الامم الثاني»<sup>۱۶</sup>  
و در مقابل برخی معتقدند که اصلاً حقیقتی چنین، برای  
وطن وجود ندارد، زیرا زمین از آن خدای است و خلق، بنده  
اویند و چون:

بني آدم اعضای یک پیکرند

که در آفرینش زیک گوهرند<sup>۱۷</sup>  
و افراد بشر از پدر و مادری واحد - آدم و حوا - آفریده  
شده اند و از لحاظ طبیعت برابر و برادرند، لذا خط کشی‌هایی  
که تاکنون بر چهره کره جغرافیایی جهان به نام مرز و  
گروه بندی‌هایی که به نام ملیتهای مختلف شده است، مفهوم و  
معنایی ندارد و یا به گفته شاعر ایرانی - ایرج میزا:

همه عالم، همه کس را وطن است همه جا

موطن هر مرد و زن است<sup>۱۸</sup>

البته مفهوم ملت خواهی یا ناسیونالیزم که در جهان امروز  
مورد توجه اغلب کشورهاست، بیشتر به عنوان عاملی است که  
در برابر تهاجم فرهنگی و سیاسی ابرقدرتها و تجاوزات  
سُلطه جویانه آنها مطرح می شود. نه وطن پرستی و شوونیسم



افراد بشر از پدر و مادری واحد - آدم و حوا  
آفریده شده اند و از لحاظ طبیعت برابر و برادرند،  
لذا خط کشیهایی که تاکنون بر چهره کره  
جغرافیایی جهان به نام مرز و گروه بندیهایی که به  
نام ملیتهای مختلف شده است، مفهوم و معنایی  
ندارد.

که اندیشه ای است مذبوم و فسادانگیز و تفرقه افکن.  
همچنین مضامینی که در گذشته و در آثاری چون، شاهنامه  
حکیم ابوالقاسم فردوسی درباره وطن خواهی و پاسداری از  
میهن بیان گردیده و چنین توصیه هایی شده است:

ز بهر بر و بوم و پیوند خویش  
زن و کودکی خرد و فرزندی خویش  
همه سر به سرتن به کشتن دهیم

از آن به که کشور به دشمن دهیم<sup>۱۹</sup>  
نیز برای دفاع از خانه و کاشانه در برابر دشمن و پاسداری  
از سرزمین و منافع مردم در قبال جهانخواران تجاوزگری بوده  
است که در همه ادوار تاریخ، جز استعمار و استثمار ایشان،  
هدفی نداشته و ندارند. از دیدگاه دین جهان شمول اسلام که  
قلم بطلان بر همه امتیازات نژادی و ملی کشیده است، بنابر  
آیه مبارکه:

«إنا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل  
لتعارفوا»<sup>۲۰</sup> تفاوتهایی که از لحاظ زبان، رنگ، نژاد و ملیت  
میان افراد بشر وجود دارد، خود نشانه هایی از آیات  
خداوندی است که انسانها از این طریق یکدیگر را بشناسند و  
در سایه شناسایی، به همزیستی مسالمت آمیز و برادرانه با هم  
دست یابند وگرنه این اختلاف رنگ و زبان و نژاد، به معنی  
بیگانگی و احیاناً وسیله تخاصم و تنازع میان انسانها نیست و  
هیچ انسانی بر انسان دیگر و هیچ ملتی بر ملت دیگر - جز به  
تقوی - برتری ندارد که «إِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰیْکُمْ»<sup>۲۱</sup> لذا:

«اگر قومیت و نژادگرایی را به این معنی انگاریم که آدمیان  
گونگون خلق شده اند و به قبایل و شعوب و ملل منقسم  
گردیده اند و فرهنگها و زبانهای مختلفی دارند، سخنی ناروا  
نگفته ایم. ولی اگر ناسیونالیزم جایگزین هویت انسانها شود، از  
خود بیگانگی پدید می آید و خود سرچشمه خصومتها می شود و  
مقصود از ناسیونالیسم مذبوم منفی این است که آدمی هویت و

شخصیت و قوام خود را در قومیت پندارد و پیوند با قوم و قبیله و  
ملیت را تنها وسیله شناساندن خویش سازد، آن چنان که گویی  
قومیت، مقوم شخصیت اوست و با آن می شناسد، بنابر این در چهارچوب  
که خود را در آن و با آن می شناسد، بنابر این در چهارچوب  
ناسیونالیسم - به معنی مذکور - امحاء تخاصم ملتها امکان پذیر  
نیست. زیرا در چنین صورتی ناسیونالیزم خود مستلزم جدایی و  
پراکندگی و انفصال انسانها از یکدیگر است.<sup>۲۲</sup>

و به گفته علامه اقبال لاهوری کسانی که بر اصالت قوم و  
ملت تکیه دارند و هوادار ناسیونالیسم افراطی یا شوونیسم  
هستند، در واقع با تعصبات ملی و وطن پرستانه خود:

آن چنان قطع اخوت کرده اند

بر وطن، تعبیر ملت کرده اند

تا وطن را شمع محفل ساختند

نوع انسان را قبایل ساختند

جنتی جستند در بس القرار

تا احلوا قومهم دارالبوار

این شجر جنت زعالم برده است

تلخی پیکار بار آورده است

مردمی اندر جهان بیگانه شد

آدمی از آدمی بیگانه شد<sup>۲۳</sup>

و بی گمان در حدیث معروف «حَبِّ الْوَطَنِ مِنْ

الایمان»<sup>۲۴</sup> که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است، نظر آن

حضرت در این گفتار، عشقورزی و دل بستن - و احیاناً تعصب -

به محدوده هایی از کره خاک به نام کشور و عناوینی چون:

ایران و پاکستان و هند و چین و تاجیکستان و عربستان نیست،

بلکه از لحاظ معنوی و عرفانی مقصود از وطن، جای ابدی

انسان یا عالم ملکوت و جهان مختص به ارواح و نفوس است

و یا به تعبیر جلال الدین مولوی، فرزند آدم چونان نی است که

برای مدتی از نیستان حقیقت جدا شده و ناگزیر باید بدانجا

مراجعت کند و مآلاً:

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش<sup>۲۵</sup>

و در ارتباط با این مفهوم و مقصود عالی است که می بینیم

همین فرزانه صافی ضمیر در باره معنای وطن واقعی توصیه

می کند که:

از دم حب الوطن بگذر مایست

که وطن آن سوست، جان این سوی نیست

گروطن خواهی گذرز آن سوی شط

این حدیث راست را، کم خوان غلط

همچنین حب الوطن باشد درست

تو وطن بشناس ای خواجه درست<sup>۲۶</sup>  
بنابر این، عقلی سلیم و منطقی صحیح حکم می کند که ما  
ملت‌های مسلمان در روزگار حاضر، قبل از آن که به بخش‌هایی  
محدودی از زمین پهناور خداوند به عنوان وطن و کشورهای  
با نام‌های، ایران، تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان،  
ترکمنستان، پاکستان، عربستان و غیره بیان‌دیشیم، باید بر پایه  
این اعتقاد که همه آفریده خداوندیم و بازگشتمان به خداست  
که «إنا لله و انا الیه راجعون»<sup>۲۷</sup> از وطن بزرگ اسلامی -  
اسلامستان - و انترناسیونالیسم اسلامی سخن بگوییم و به  
منظور تقریب و نزدیک شدن به یکدیگر؛ به قول اقبال: از  
اختلافات صوری نژاد و نسب و خون و رنگ پوست، چشم  
پوشیم و شعار همگی مان این باشد که:

نه افغانیم و نه ترک و تاریم

چمن زادیم و از یک شاخاریم  
تمیز رنگ و بوبر ما حرام است  
که ما پرورده یک نوبهاریم<sup>۲۸</sup>

و همنوا بگوییم که:

از حجاز و روم و ایرانیم ما  
شب‌نم یک صبح خندانیم ما  
مست چشم ساقی بطحاستیم  
در جهان مثل می و میناستیم  
امتیازات نسب را پاک سوخت  
آتش او این خس و خاشاک سوخت  
چون گل صد رنگ ما را بویکی است  
اوست جان این نظام و او یکی است  
مسلم استی دل به اقلیمی میند  
گم مشو اندر جهان چون و چند  
می ننگند مسلم اندر قرز و بوم  
در دل او یواوه گردد شام و روم<sup>۲۹</sup>

فرموده است، به پا خیزند و از خواب گرانی که به دست  
استعمارگران افسون‌کار شرق و غرب برایشان فراهم آمده  
است، بیدار شوند:

ای غنچه خوابیده چو نرگس نگران خیز  
کاشانه ما رفت به تاراج غمان خیز  
از ناله مرغ چمن، از بانگ اذان خیز  
از گرمی هنگامه آتش نفسان خیز  
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز،  
از خواب گران خیز

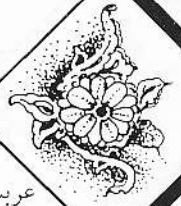
... خاور همه مانند غبار سر راهی است  
یک ناله خاموش و اثر باخته آهی است  
هر ذره این خاک گره خورده نگاهی است  
از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز  
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز،  
از خواب گران خیز

... این نکته گشاینده اسرار نهان است  
ملک است تن خاکی و دین روح و روان است  
تن زنده و جان زنده ز ربط تن و جان است  
با خرقة و سجاده و شمشیر و سنان خیز  
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز،  
از خواب گران خیز

... فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ  
فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ  
عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ  
معمار حرم! باز به تعمیر جهان خیز!  
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز،  
از خواب گران خیز<sup>۳۱</sup>

با این تفصیل، هم اکنون که با یاری خداوند منتقم، مردم  
مسلمان و عزیز تاجیکستان - پس از هفتاد سال تحمل خفقان  
و فشار - از بوق اسارت‌های فکری و سیاسی مکتب پوشالی  
کمونیسم و مرام ضد مذهب آن نجات یافته اند، و از طرفی  
ملت قهرمان ایران نیز به برکت انقلاب اسلامی، به استقلال  
کامل سیاسی و فرهنگی خود رسیده و از سلطه استعمار غرب

و نتیجه خطاب به همه اقوام و ملت‌های مسلمان عالم - با  
چنین نغمه‌های شورانگیز و نجات بخش - صلا در دهیم که:  
برای اتحاد با یکدیگر و رجعت به اصل خویش و به منظور  
دست یابی به امت واحدی که خداوند متعال با بیان این گونه  
آیات: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون»<sup>۳۰</sup> تأکید



و شرق رهایی پیدا کرده اند، به منظور هر چه بیشتر نزدیک شدن این دو ملت، همچنین سایر کشورهای همکیشی چون پاکستان و افغانستان و ترکیه و عربستان ... به یکدیگر، باید به انجام فعالیت های اصولی و برنامه ریزیهای بنیادی - در آینده - دست یازند.

به نظر این بنده، با توجه به علایق مشترکی که میان ملت های مسلمان امروز - مخصوصاً عُلقهٔ دینی و آیین اسلام - وجود دارد، همهٔ این ملتها باید در صنفی واحد و مستحکم چونان بنیانی مرصوص، مبارزه ای مستمر را علیه غربزدگی و تهاجم فرهنگی منحن غرب و استعمار نو - دشمن دیرینه تمامی ملت های مستضعف - آغاز کنند و برای برخورداری از نعمت اتحاد و یگانگی، بنابر فرمان الهی، «واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا»<sup>۳۶</sup> به ریسمان محکم خداوندی چنگ در زنند و با اتکاء به رحمت پروردگار - دست در دست یکدیگر - برای ساختن آینده ای توأم با بهروزی و افتخار بکوشند.

حُسن ختام سخن را با ارائهٔ منتخبی از آیات علامه اقبال لاهوری که تحت عنوان «پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟» سروده و ضمن این منظومه راه رهایی ملت های مسلمان تحت ستم خاوران را نشان داده است، به پایان می برم و برای شما عزیزان - مسؤولان محترم انجمن فرهنگیان تاجیک که چنین فرصت مغتنمی را برای شرکت حقیر و دیگر دوستان ایرانی در این محفل انس فراهم فرمودید - با تشکر - آرزوی موفقیت و کامروایی می کنم. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پس چه باید کرد ای اقوام شرق  
باز روشن می شود ایام شرق  
در ضمیر انقلاب آمد پدید  
شب گذشت و آفتاب آمد پدید  
یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد  
زیرگردون رسم «لادینی» نهاد  
گرگی اندر پوستین بره ای  
هر زمان اندر کمین بره ای  
مشکلات حضرت انسان از اوست  
آدمیت را غم پنهان، از اوست  
در نگاهش آدمی آب و گیل است  
کاروان زندگی بی منزل است

\*\*\*

هر چه می بینی ز انوار حق است  
حکمتِ اشیاء ز اسرار حق است  
هر که آیاتِ خدا بیند حُر است  
اصل این حکمت، ز حکم انظر است<sup>۳۷</sup>  
بندهٔ مؤمن از او بهروزتر  
هم به حال دیگران دلسوزتر  
علم چون روشن کند آب و گیلش  
از خدا ترسند تر گردد دلش  
علم اشیاء خاکِ ما را کیمیاست  
آه! در افرنگ تأثیرش جداست  
عقل و فکرش بی عیارِ خوب و زشت  
چشم او بی نم، دل او سنگ و خشت  
دانش افرنگیان تیغی به دوش  
در هلاکِ نوع آدم سخت کوش  
آه! از افرنگ و از آیین او  
آه! از اندیشهٔ «لادین» او

\*\*\*

ای اسیر رنگ! پاک از رنگ شو  
مؤمن خود، کافرِ افرنگ شو  
رشتهٔ سود و زیان در دستِ توست  
آبروی خاوران در دستِ توست  
این کهن اقوام را شیرازه بند  
رایت صدق و صفا را کن بلند  
اهلِ حق را زندگی از قوت است  
قوت هر ملت، از جمعیت است

\*\*\*

سوز و ساز و درد و داغ از آسیاست  
هم شراب و هم ایاغ از آسیاست  
عشق را با دلبری آموختیم  
شیوهٔ آدمگری آموختیم  
هم هنر، هم دین ز خاکِ خاور است  
رشکِ گردون، خاکِ پاکِ خاور است  
... ای امین دولت ای تهذیب دین  
آن یدِ بیضا برآر از آستین  
خیز و از کارِ اُمم بگشاگره  
نشئهٔ افرنگ را از سر به  
نقشی از جمعیتِ خاور فکن  
وایستان خود را ز دستِ اهرمن<sup>۳۸</sup>

به امید روز فرخنده ای که همه ملت‌های اسلامی، در سایه تعالیم حیات بخش اسلام، به بهروزی کامل رسند و خود را از شر اهرمندان جهانخوار شرق و غرب رهایی دهند. ■

### پی نوشتها و مأخذ:

- ۱ - محمد اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، با مقدمه: احمد سروش، تهران ۱۳۶۳ ش، انتشارات کتابخانه سنایی، ص ۲۰۳.
- ۲ و ۳ - چهار مقاله، تألیف: احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی، به اهتمام محمد قزوینی و با تصحیح مجدد: دکتر محمد معین، تهران ۱۳۴۸ ش، انتشارات ابن سینا، صفحات ۴۹، ۵۲ و ۵۳.
- ۴ - اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید: تألیف: محمد بن المنور: تصحیح: احمد بهمینیار، تهران ۱۲۵۷ ش، انتشارات کتابخانه طهوری - ص ۲۳۵.
- ۵ - اشارت است به این بیت سعدی:  
ز خاک سعدی بیچاره بوی عشق آید  
هزار سال پس از مرگش از بینوئی  
رک: کلیات شیخ سعدی، با تصحیح کامل: محمد علی فروغی، تهران ۱۳۳۰ ش، انتشارات علمی، ص ۸۲۴.
- ۶ - گزینۀ سخن پارسی (۲) رودکی، به کوشش: دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران چاپ سوم ۱۳۴۵ ش: ص ۶.
- ۷ - خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار، دیوان اشعار، به کوشش و تصحیح: دکتر ضیاء الدین سجادی، تهران ۱۳۳۸ ش: انتشارات رُزّار، ص ۳۵۸.
- ۸ - گزینۀ سخن پارسی (۲) رودکی - همان - ص ۴.
- ۹ - چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی - همان - ص ۴۹.
- ۱۰ - لغت نامه، تألیف علی اکبر دهخدا، ذیل واژه خراسان.
- ۱۱ - سید حسن غزنوی، دیوان اشعار، تصحیح: مدرس رضوی، تهران ۱۳۲۸ ش انتشارات دانشگاه تهران، ص ۴۰.
- ۱۲ - اشارت به این بیت از خواجه شیراز - حافظ:  
ساقی بیا که از مدد بخت کارساز  
کامی که خواستیم ز خدا شد میسر  
رک: دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام: محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران (بی تا) انتشارات کتابفروشی رُزّار ص ۲۲۴.

- ۱۳ و ۱۴ - لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه: تاجیک.
- ۱۵ - فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، ذیل واژه: وطن.
- ۱۶ - امثال و حکم، تألیف: علی اکبر دهخدا، تهران چاپ چهارم ۱۳۵۷، انتشارات امیرکبیر ۲۵ ص ۶۱۹.
- ۱۷ - مصلح الدین سعدی شیرازی، گلستان، به کوشش: دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران ۱۳۴۸ ش، انتشارات صنیعلی‌شاه، ص ۷۹.
- ۱۸ - ایرج میرزا - جلال الممالک غلامحسین میرزا، دیوان اشعار، به کوشش: دکتر محمدجعفر محبوب، تهران (بی تا) انتشارات نشر اندیشه، ص ۱۲۷.
- ۱۹ - حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۴، ابیات ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸.
- ۲۰ و ۲۱ - سوره مبارکه حجرات / ۴۹ آیه ۱۳.
- ۲۲ - دکتر عبدالکریم سروش، مقاله: «از خود بیگانگی و ناسیونالیسم» مجله کیهان فرهنگی، سال دوم، مهرماه ۱۳۶۴ ش، ص ۱۴.
- ۲۳ - کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری - همان - ص ۷۸.
- ۲۴ - بدیع الزمان فروزانفر، احادیث مثنوی، چاپ دوم تهران ۱۳۴۷، انتشارات امیرکبیر، صفحات ۹۷ و ۱۲۶.
- ۲۵ و ۲۶ - جلال الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، به سعی و اهتمام: رینولد - آئین - نیکلسون، چاپ سوم تهران ۱۳۵۳ ش، انتشارات امیرکبیر، صفحات ۱، ۷۳۵.
- ۲۷ - سوره مبارکه بقره / ۲ آیه ۴۶.
- ۲۸ و ۲۹ - کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری - همان - صفحات ۲۰۳ و ۱۶.
- ۳۰ - سوره مبارکه انبیاء / ۲۱ - آیه ۹۲.
- ۳۱ - کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری - همان - صفحات ۱۴۰ و ۱۴۱.
- ۳۲ - سوره مبارکه آل عمران / ۳ - آیه ۱۰۳.
- ۳۳ - تلمیحی است به آیاتی از قرآن کریم، نظیر: «فانظر کیف کان عاقبه المجرمین» سوره اعراف / ۷ آیه ۸۴ یا: «فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها» سوره روم / ۳۰ آیه ۵۰ و... که آدمی را با فرمان «انظر» به تفکر و دقت در آیات خداوندی برمی انگیزد.
- ۳۴ - کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری - همان - صفحات ۴۰۹ و ۴۱۰.